



## به سوی مدلی از دولت توسعه خواه: توجهی دوباره به سیاست

آدریان لفت ویچ / ترجمه سیداحمد موثقی

موارد معدود رشد اقتصادی در جهان سوم در ۳۰ سال گذشته در نظام‌های سیاسی دموکراتیک، شب دموکراتیک و غیردموکراتیک رخ داده‌اند. بدین ترتیب، این موارد به وضوح کارکرد گونه‌های مشترک از رژیم‌ها نیستند. ادعای من آن است که آنها به بهترین وجه به وسیله ویژگی خاص دولت‌هایشان، به‌عنوان دولت‌های توسعه‌خواه قابل درک و تبیین هستند. این مقاله برخی ویژگی‌های مشترک این دولت‌ها را احتمالاً فهرست می‌کند. با این وجود، خصوصیات این دولت‌ها صرفاً در کارکرد ساختارهای اداری یا اصول حکمرانی آنان نیستند، بلکه کارکرد سیاست‌شان می‌باشد. به این ترتیب، این مقاله همچنین اهمیت تحلیل سیاسی را هم در تئوری و هم در سیاست‌گذاری توسعه برجسته می‌کند، که سال‌ها از آن غفلت شده است.

### ۱. مقدمه: دولت‌های توسعه‌خواه

در ۳۰ سال گذشته بسیاری از کشورهای در حال توسعه (عمدتاً ولی نه فقط در آفریقا) میانگین نرخ رشد سالانه منفی در GNP سرانه‌شان داشته‌اند. تعداد کمتری نرخ‌های رشد ملایم داشت‌اند (بین ۱/۵٪ و ۳/۵٪). اما فقط تعداد انگشت‌شماری نرخ‌های رشد سالانه بیش از ۴٪

بین ۱۹۶۵ م و ۱۹۹۰ م داشته‌اند، از جمله بوتسوانا (۴/۸٪)، کره جنوبی (۱/۷٪)، تایوان (۷٪)، سنگاپور (۵/۶٪)، چین (۸/۵٪)، اندونزی (۵/۴٪)، تایلند (۴/۴٪) و مالزی (۴/۴٪) اگزارش ۱۹۹۲ م بانک جهانی... طبق استانداردهای جهانی، اینها دستاوردهای چشمگیری هستند.

این جوامع، جنای از تمرکز جغرافیایی شان در آسیای شرقی و جنوب شرقی، مشترکات اندکی دارند. برخی مثل چین و اندونزی جمعیت عظیمی دارند. برخی مواد خام با ارزش و صادراتی دارند، مثل اندونزی (نفت) و بوتسوانا (الماس). سیاست‌گذاری اقتصادی و اجرای آن نوع‌گتردهای بین آنها دارد: چین را با سنگاپور مقایسه کنید، یا کره را با مالزی. برخی در ساختارهای فرهنگی - اجتماعی یا قومی شان «متکثر» هستند، مثل مالزی و اندونزی، بقیه از نظر فرهنگی همگون تر هستند (گرچه نه کاملاً)، مثلاً تایوان و تایلند. فقط تعداد قلیلی سیاست دموکراتیک یا شبه دموکراتیک را حفظ کرده‌اند، مثل بوتسوانا، مالزی و سنگاپور، اکثراً نه. ادعای من آن است که مهم‌ترین عامل واحد در ایجاد نیروی حرکت توسعه‌ای پایدار، حضور نوع خاصی از دولت در هر یک بوده، یک دولت توسعه‌خواه که باید به‌طور سیاسی درک شوند و علی‌رغم مطالعات خوب زیاد درباره دولت‌های جهان سوم، تحویل سیاسی این نوع دولت و پیوند و ارتباط دولت و تئوری توسعه هنوز در مرحله ابتدایی‌اش است. بنابراین برای استخراج ادبیات مقایسه‌ای، هدف عمده این مقاله تشریح عناصر مبدلی مقدماتی از دولت توسعه‌خواه است. اما نخست، مختصراً به منشأ و اصل یا زادگاه و معنای خود این مفهوم می‌پردازیم.

## ۲. دولت توسعه‌خواه: معنی و سابقه

مقاصد سیاسی و ساختارهای نهادی دولت‌های توسعه‌خواه حول محور توسعه است، ضمن این‌که اهداف توسعه‌ای شان حول محور سیاست. به‌طور موجز، عوامل اساساً سیاسی همواره قوه محرکه و سرعت‌استراتژی توسعه‌ای شان را از طریق ساختارهای دولت شکل داده‌اند. این عوامل معمولاً شامل ناسیونالیسم، رقابت منطقه‌ای یا تهدید خارجی، ایدئولوژی و خواست

به سوی مدلی از دولت توسعه‌خواه: توجیه دوباره به سیاست / ۶۱

«رسیدن» به غرب بوده‌اند. به این ترتیب، دولت‌های توسعه‌خواه را می‌توان به‌عنوان دولت‌هایی تعریف کرد که سیاست آنان قدرت، استقلال و ظرفیت یا کارآمدی کافی در مرکز متمرکز کرد، تا نایل به اهداف صریح توسعه‌ای را شکل داد، تعقیب نموده و تشریح کنند، چه با استقرار و بهبود شرایط و جهت‌گیری رشد اقتصادی، یا به وسیله سازماندهی آن مستقیماً، یا ترکیب گوناگونی از هر دو.

ایده ضمنی یک دولت توسعه‌خواه، رد پایش را می‌توان خیلی عقب رفته و تجلی و بیانش را در کار نظریه پردازان ماگرایشات مختلف یافت. فردریک لیست استدلال کرد که «ملل کمتر پیشرفته» لازم است از دولت برای رسیدن به ملل پیشرفته استفاده کنند تا «... توسعه اقتصادی ملت را اجرا و تکمیل نموده و آن را برای پذیرش در جامعه جهانی آینده آماده سازند. صراحتاً (و پیشگویانه، با یادآوری ژاپن و کره در قرن بیستم)، لیست ادعا کرد که «... یک صنعت کارخانه‌ای کاملاً توسعه یافته، یک کشتیرانی تجاری مهم، و تجارت خارجی در مقیاسی واقعاً وسیع، تنها به وسیله مداخله قدرت دولت می‌تواند بدست آید» (لیست، ۱۷۵-۱۷۸: ۱۸۸۵ م).

مارکس هم در دومین تئوری عمده خود از دولت، در حال پیشبرد مفهومی ابتدایی از دولت توسعه‌خواه بود، زمانی که او به «موضع کاملاً مستقل دولت» در فرانسه لئوئی بناپارت اشاره کرد. (مارکس، ۲۳۸-۱۸۵۲ م) با این وجود، چنین دولتی که از تعادل میان نیروهای طبقاتی در جامعه برمی‌خیزد، مُعلق در قضا نبود. به‌عنوان هدف بنیادینش، آن دولت هنوز افزایش منافع کاپیتالیستی را در کل در نظر داشت. به عقیده لیستر، ایده این دولت کاپیتالیستی مستقل، «سنگ بنای تئوری مارکس پس از ۱۸۵۰ م بود، که بعداً توسط مارکسیست‌های اروپایی مثل پولاتنراس (۱۹۷۳ م) بسط یافت. به‌علاوه، این تئوری به خوبی با توسعه تاریخی دولت کاپیتالیستی در اروپا مطابقت دارد و به‌مثابه یک عامل فعال و مستقل از قرن ۱۶ به بعد، که با تحت کنترل گرفتن منافع دیگران در راستای مقاصدش منافع خاص خودش را تعقیب می‌کند» (لیستر، ۴۲۶-۴۲۸: ۱۹۸۵ م).

در دهه ۱۹۳۰ و ورای آن، ایده و عمل یک دولت توسعه‌خواه در قلب سیاست‌های

استعماری توسعه و رفاه برخی قدرت‌های امپریالیستی قرار داشت. گِریشکرون (۱۹۶۲ م) ضرورت وجود دولتی با کارکردهای توسعه‌ای را در بشر و عرصه توسعه متأخر تصدیق نمود؛ باوری که مبنای اعتقادی برنامه‌ریزان اقتصادی و اقتصاددانان توسعه، به یکسان، از دهه ۱۹۶۰ م شد. ایده دولت توسعه‌خواه همچنین در نظریه فِرِدِرِیگز از نظام سیاسی بوروکراتیک<sup>۱</sup> در تابلند مستر بود (۱۹۶۶ م) که بعد در مورد اندونزی بکار رفت و به این صورت تعریف شد: «... نظام سیاسی که در آن قدرت و مشارکت در تصمیمات ملی تقریباً به‌طور کامل محدود به مستخدمان و کارمندان دولت، به‌ویژه هیئت افسران و بالاترین سطوح بوروکراسی، از جمله به‌ویژه منحصان‌بنایت آموزش دیده مشهور به تکنوکرات‌ها، می‌باشد» (جکسون، ۱۹۷۸ م).

دانشمند علوم سیاسی، س. ب. هانتینگتون هم بر اهمیت حیاتی توسعه‌ای تمرکز قدرت در یک نظام سیاسی بوروکراتیک تأکید داشت (۱۶۷: ۱۹۶۸ م). چنین دولتی برای موفق شدن همچنین نیاز به برعهده گرفتن تخریب سیاسی آن نیروهای اجتماعی، منافع، آداب و رسوم و نهادها، موجود دارد که توسعه را عقب نگه داشته و همچنان بانوسازی مخالفت می‌کنند (هانتینگتون، ۱۴۱-۱۴۲: ۱۹۶۸ م) میردال هم (۱۹۶۸ م و ۱۹۷۰ م) در خطوطی موازی و همسو با آن، تکنیک و تمایزی اولیه و مقدماتی بین دولت‌های «نرم» و «سخت» در جهان سوم ترسیم نمود. و از آن پس دیگران بر مبنای آن، گزارش‌هایی از دولت‌های «قوی» و «اقتدارگرای بوروکراتیک» ارائه کرده‌اند (ارداشل، ۱۹۷۳ م؛ میگدان، ۱۹۸۸ م؛ لفت ویچ ۱۹۹۳ ب).

اما تنها اخیراً دانشمندان علوم سیاسی نگاه دقیق‌تری به شرایط دقیق اقدام مؤثر توسعه‌ای توسط دولت‌ها و برخی ویژگی‌هایشان کرده‌اند (نورد لینگر، ۱۹۸۷ م). «این کای تریمیرگر (۱۹۷۸ م) کوشید تبیین کند که دولت‌های بوروکراتیک مستقل و از نظر توسعه مترقی چگونه در جهان سوم ظهور کردند. او با تمرکز مقایسه‌ای روی ژاپن، ترکیه، مصر و پرو استدلال کرد که دستگاه اداری دولت بوروکراتیک زمانی استقلال نسبی بدست آورد که، اولاً، کسانی که دارای پست بالای کنسولی و لشگری شدند از طبقات زمیندار، تجاری و صنعتی غالب برنخاسته بودند، و ثانیاً در جایی که آنها بلاواسطه روابط نزدیکی با این طبقات پس از کب

به سوی ندلی از دولت توسعه‌خواه: توجهی دوباره به سیاست / ۶۳

قدرت شکل ندادند (۴: ۱۹۷۸ م). تقریباً در همان زمان، اِجیمز گِورگور فاشیسم ایتالیا را به‌عنوان یک «رژیم توسعه‌خواه» با توجه به نقش نوسازنده‌اش در نظر گرفت (۱۹۷۹ م) با نگاه به وظیفه اصلی‌شان به‌عنوان نوسازی و صنعتی کردن سریع یک نظام اقتصادی و اجتماعی عقب مانده (۳۱۱: ۱۹۷۹ م)، فانیست‌ها بر بسط و گسترش و اهمیت دولت به‌مثابه یک عامل تمرکزدهنده، یکپارچه‌ساز و مدیریتی، تأکید کردند (۳۰۴: ۱۹۷۹ م).

اما در هیچ‌یک از این گزارش‌ها رازۀ دولت توسعه‌خواه صراحتاً به‌کار نرفته بود و هیچ تلاشی در جهت شناسایی ویژگی‌های ساختاری‌اش به عمل نیامده بود. همانند اکثر بخش‌های اقتصاد توسعه نقشی عمده برای دولت معرفی شده بود، ولی شرایط سیاسی و نهادی برای ایفای مؤثر آن نقش هرگز شناسایی نشده بود. حتی توجّهات اخیر برای دوباره وارد کردن و برگرداندن دولت «(رانز و دیگران، ۱۹۸۵ م) کاملاً با تعیین‌کننده‌های سیاسی استقلال و کارایی یا ظرفیت دولت درگیر نشده‌اند. این شکست در تحلیل آناتومی دولت توسعه‌خواه نقص عمده‌ای در تئوری و سیاست توسعه در دوره پس از جنگ بوده است. به‌خاطر این‌که غیبت یک تئوری سیاسی دولت توسعه‌خواه به جای یک تئوری نهادگرا، به نظریه پردازان ضد دولت‌گرایی اجازه داد که همه توسعه‌گرایی برنامه‌ریزی شده را سرزنش کنند (به جای آن‌که بین نوع موفق و ناموفق تمیز قائل شوند)، شکست دولت را گریزناپذیر معرفی کنند و هم ابتکارات نظری و هم ابتکارات سیاست‌گذاری را در دهه ۱۹۸۰ م متوقف نمایند (لاز، ۱۹۸۳ م).

تنها با چاپ اثر برجسته چالمرز جانسون پیرامون دولت‌های توسعه‌خواه آسیایی ر به‌ویژه ژاپر (جانسون ۱۹۸۱ م و ۱۹۸۲ م) بود که عبارت «دولت توسعه‌خواه» رسماً مطرح شد و تلاشی جدی برای مفهوم‌پردازی آن صورت گرفت. جانسون جهت‌گیری توسعه‌ای این دولت «دارای برنامه عقلانی» را از دولت «دارای برنامه ایدئولوژیک» در اقتصادهای دستوری نوع روسی و از «جهت‌گیری تنظیم‌گرانه» دولت‌های «وعاً لیبرال دموکراتیک یا حتی سوسیال دموکراتیک» هر دو، تمیز داد. یک ویژگی اساسی دولت توسعه‌خواه صمیمیت رابطه‌اش با بخش خصوصی و شدت درگیری آن بازار بود (جانسون، ۹-۱۰: ۱۹۸۱ م). دولت توسعه‌خواه

ژاپنی در «تعیین اهداف عمده اقتصادی و اجتماعی، برای بخش خصوصی برجسته و متمایز بود، در حالی که دولت تنظیم‌گر صرفاً چارچوب برای بخش‌های مختلف این بخش جهت تنظیم اهداف خاص خودشان برقرار نمود. فرمول ژاپنی به این دلیل، یک اقتصاد بازاری با جهت‌گیری برنامه‌ای» بوده است.

درست همان‌طور که گرگور (۳۰۸، ۱۹۷۹ م) در مورد ایتالیا ادعا کرده بود، جانسون استدلال کرده که ویژگی دیگر دولت توسعه‌خواه ژاپنی، قدرت و استقلال بوروکراسی نخبگان آن بود، که در وزارتخانه‌های کلیدی مثل وزارت مالیه و وزارت صنعت و تجارت بین‌المللی (MITI) متمرکز بودند. دولت توسعه‌خواه در ژاپن همچنین با اهداف سیاست‌گذاری توافقی شده، عمدتاً به وسیله نخبگان بوروکراتیک به جای نخبگان سیاسی - تقنینی، مشخص می‌شد. به بیان جانسون در توصیف تایوان «... سیاستمداران حاکم هستند و بوروکرات‌های دولتی حکومت می‌کنند» (جانسون، ۱۲: ۱۹۸۱ م). در نهایت او تأکید کرده که دولت توسعه‌خواه ژاپن باید قبل و بیش از همه به‌طور سیاسی درک شود، چون اصل و منشأ آن اساساً در اهداف سیاسی و ناسیونالیستی توسعه‌خواه متأخر قرار داشت، که در صدد و متوجه حمایت از، و ارتقاء، خود در دنیایی خصمانه بود. آن دولت از میل و آرزوی رسیدن به منزلت کامل انسانی با مشارکت در تمدنی صنعتی برمی‌خیزد، مشارکتی که در آن به تنهایی ملتی یا فردی قادر می‌شود دیگران را وادار سازد با آن به‌طور برابر برخورد کنند (جانسون، ۲۵: ۱۹۸۲ م). از این جهت جانسون دقیقاً نقطه نظر لیست درباره آلمان، حدود ۱۵۰ سال قبل، را منعکس می‌کرد؛ با موسولینی درباره ایتالیا در سال‌های بین جنگ‌ها با استالین در سال ۱۹۳۱ م درباره فوریت توسعه اقتصادی شوروی؛ با رهبری حزب کمونیست چین پس از ۱۹۴۹ م، و با پرزیدنت پارک چونگ هی در کره در ۱۹۶۳ م.

گوردون وایت (۱۹۸۴ م) سه متغیر سیاسی را به منظور ساخت یک طبقه‌بندی اولیه و مقدماتی از انواع دولت توسعه‌خواه، از هم تمیز می‌دهد: دولت کاپیتالیست، میان و واسطه، و دولت سوسیالیست. نخست، او ماهیت صاحبان منافع و نیروهای اجتماعی شکل‌دهنده دولت و مقاصد آن را برجسته نمود (یعنی جامعه‌شناسی سیاسی دولت). ثانیاً، او توانایی‌ها و

به سوی مُدلی از دولت توسعه‌خواه: توجهی دوباره به سیاست / ۶۵

قابلیت‌های تکنیکی، اداری و سیاسی دولت را به‌عنوان عوامل حیاتی برجسته کرد. متغیر سوم به استدلال او شیوه و نحوه دخالت و درگیری دولت در فعالیت اقتصادی بود؛ چه «پارامتریک» (تنظیم‌کننده چارچوب) یا نفوذکننده (دخالت اساسی). شیوه و روش ترکیب این متغیرها در هر دولت مفروض به‌وسیله جایگاه، وسیع آن در طرح و نمودار طبقه‌بندی، تعیین می‌شد.

از آن پس، تفسیرهای ارزشمندی از دولت‌های توسعه‌خواه ارائه شده و چند تلاش مهم دیگر در توسعه بیشتر تئوری صورت گرفته است. اما تمرکز غالب مطالعات مربوط به دولت‌های توسعه‌خواه روی آسیای شرقی بوده؛ با چندگذار اندک به آسیای جنوب شرقی. برخی حتی استدلال می‌کنند که دولت توسعه‌خواه پدیده اختصاصی آسیای شرقی است، محصول «... شرایط بی‌نظیر تاریخی آن» (اونیس، ۱۳: ۱۹۹۱ م) اما این نگاه بسیار محدود است و شرح و گزارش من شامل جوامعی در آسیای جنوب شرقی و آفریقا هر دو می‌شود.

### ۳. به سوی مُدلی از دولت توسعه‌خواه

شش جزء ترکیبی عمده، مُدل دولت توسعه‌خواه را تعریف و تعیین می‌کنند:

۱. یک گروه از نخبگان توسعه‌ای قاطع و مصمم

۲. استقلال نسبی

۳. یک بوروکراسی اقتصادی قوی، شایسته و مجزا

۴. یک جامعه مدنی ضعیف و تابع و تسلیم

۵. مدیریت مؤثر و کارای منافع اقتصادی غیردولتی

۶. سرکوب، مشروعیت و حُسن عملکرد:

#### ۱. نخبگان توسعه‌خواه

دولت‌های توسعه‌خواه با کارا‌تر نخبگان توسعه‌ای‌شان مشخص می‌شوند. اغلب نخبگان هسته و محرر با کادر کوچکی از سیاستمداران و بوروکرات‌های ارشد از نظر توسعه مصمم و قاطع،

معمولاً نزدیک به رئیس اجرایی حکومت که وسیلهٔ استقرار رژیم توسعه‌خواه و فرهنگش بود، همراه بوده‌اند، مثل رهبران سنگاپور یعنی نخست وزیر لی کوان و رؤسای جمهور خاما و مسیر در بوتسوانا، پرزیدنت پارک چونگ هی در کرهٔ پس از ۱۹۶۰ م، نخست وزیران مالزی تنکو عبدالرحمن، تون رزان و دکتر مهاتیر بن محمد، و پرزیدنت سوهارتو در اندونزی. دوایر مرکزی سیاست‌گذاری پیرامون رهبری، اغلب کاملاً کوچک بوده است. حتی در اندونزی (با بیش از ۱۷۰ میلیون جمعیت) تخمین زده می‌شود که در دههٔ ۱۹۷۰ م نخبگان سیاست‌گذاری بوروکراتیک، تکنوکراتیک و نظامی مرکب از حدود ۱۰۰۰ نفر می‌شدند (جکسون، ۱۹۷۸: ۳-۴ م) حفظ انسجام ائتلاف حمایت‌کنندهٔ نخبگان برای تداوم این دولت‌ها حیاتی بوده است (مون، ۱۹۸۸ م؛ اوینس، ۱۱۴: ۱۹۹۱ م).

ویژگی برجستهٔ دیگر این نخبگان صمیمیت و پیوند و اتصال اجزاء ترکیبی سیاسی و بوروکراتیک (لشکری و کشوری) آنان، به‌ویژه در رأس، می‌باشد، همان‌طور که در ژاپن مصداق داشت (جانسون، ۱۹۸۱: ۴۴۸ م). ترافیک سنگین بین سطوح ارشد بوروکراسی لشکری و کشوری و مقامات بالای سیاسی، که در دولت‌های دموکراتیک غربی نادر است، به‌ویژه تجلی روشن این امر می‌باشد. مثلاً رژیم پارک در کره بعد از ۱۹۶۰ م با نحوهٔ نظامی شدن، پست‌های کلیدی بوروکراتیک، از رژیم قبلی‌ری قابل تمیز است. در بوتسوانا در ۱۹۸۴ م حدود نصف ۱۱ عضو کابینه از کارمندان کشوری بازنشسته بودند. مزیت بوروکرات‌های لشکری و کشوری در ادارهٔ سیاسی حتی در تایلند شاخص‌تر بوده و ریشه در نخبگان بوروکراتیک لشکری و کشوری نوساز داشته که سلطنت مطلقه را در ۱۹۳۲ م واژگون کردند. در دهه‌های ۱۹۶۰ م و ۱۹۷۰ م، مخصوصاً در دوره‌های طولانی غیر دموکراتیک، درصد بوروکرات‌های (عمدتاً کشوری) در کابینه‌های نای (بدون ذکر از اعضای منصوب مجالس قانونگذاری) به‌ندرت کمتر از ۳۰٪ و عموماً بالاتر از ۸۰٪ بوده است. الگوی مشابهی در اندونزی از ۱۹۶۶ م یافت می‌شود، زمانی که پرزیدنت سوهارتو به قدرت رسید. کابینه به‌ندرت کمتر از یک‌سوم اعضای از رده‌های در حال خدمت یا بازنشستهٔ افسران بوده است. و در مالزی، پیوندهای نزدیک میان خدمات کشوری و نخبگان سیاسی منجر به «درجهٔ بالای نفوذ و



تأثیر خدمات کشوری در سیاست‌گذاری<sup>۱</sup> شده است (پرنوچیری، ۴۰، ۱۹۷۸ م).

به‌طور خلاصه، برر و کراسی نفوذ اقدار آمیز یا آمرانه و اساسی و مؤثر در یجاد سیاست توسعه، عموماً به هزینه‌نخبگان سیاسی و تمیننی هر دو، داشته است، اگرچه در برخی دولت‌های توسعه‌خواه تعادل دوباره به عقب برگشته است.

نخبگان توسعه‌خواه موجودیت‌های یکپارچه و یک‌ستی نیستند ولی اغلب ائتلاف‌های متغیر منافع گوناگون می‌باشند. چون که تغییرات اقتصادی - اجتماعی ساختار جوامع، منافع، ایده‌ها و نهادها را تنوع بخشیده، همه این دولت‌ها (گاهی سخت) تعارض سیاسی و سیاست‌گذاری درون‌نخبگانی را، که اغلب ناگذر زمان تشدید می‌شده، تجربه کرده‌اند. مثلاً همواره تش‌هایی در درون ائتلاف حاکم در مالزی وجود داشته، و در دهه ۱۹۸۰ م اختلاف عمیقی در حزب سیاسی مالای حاکم، سازمان ملی مالای متحد<sup>۱</sup> بروز کرد. در چین، نبرد و مبارزه میان دسته‌های معارض دنبال‌کننده خطوط، متفاوت، از زمان انقلاب موضوعی پایدار بوده است. به نحو قابل‌بحثی، تنها از ۱۹۷۹ م بود که چین یک دولت توسعه‌خواه پایدار شد: اگر چه صی سی سال گذشته پایه‌های آن را چید. مسائل اقتصادی در کره جنوبی از اواخر دهه ۱۹۷۰ م تضاد در درون دوایر سیاست‌گذاری را تسریع کرد و شدت بخشید که به تعهدی به اصلاحات ساختاری انجامید، فرایندی که با ترور رئیس‌جمهور پارک در ۱۹۷۹ م و آغاز رژیم جدید نحت ریاست‌جمهوری چون دهوان تسهیل‌گردید. در تایوان، نیروهای نهادی معارض در سیاست‌گذاری اقتصادی، گاهی اولویت‌های متباین صاحبان منافع گوناگون (امنیت، صنعت، کارایی اقتصادی) را در درون ائتلاف بین‌حکومتی، ابراز کرده‌اند. یک حکومت نظامی و غیرنظامی جایگزین شونده و ارتش دچار تقسیم‌بندی در تایلند معمول بوده، ضمن این‌که در اندونزی تثنی پیچیده بین تکنوکرات‌های اقتصادی، رقبای غیرنظامی‌شان و ارتش وجود داشته است.

تعریف، شناسایی و اندازه‌گیری فسا به‌طور مقایسه‌ای دشوار است<sup>۲</sup>: و دولت‌های توسعه‌ای هم مطمئناً از آن ایمن نیستند. در اقتصادهای به سرعت در حال رشد، ثروت ناگهانی

و سوسه‌های عظیمی ایجاد می‌کند، به‌ویژه در فرهنگ‌هایی که روابط حامی-پیر و عمیقاً ریشه دارد و در جاهایی که نقش دولت در حیات اقتصادی شدید است بنابراین سیاست انتقال در برخی دولت‌های توسعه‌ای مخلوط‌های فوق‌العاده‌ای از پدرسالاری، متمرکزسازی، مدیریت اقتصادی تکنوکراتیک، اجبار و فساد را به نمایش گذارده است. تیلتند و اندوزی نمونه‌هایی هستند که در آنها موارد فساد در سطح بالای تماشایی وجود داشته است. مثلاً، رژیم سوهارتو به این عنوان توصیف شده: «... یک ماشین حامی پروانه عظیم با شبکه‌ای که از جا کارنا تا استان‌ها امتداد دارد» (Crauch, 1984: 82)، اما همچنین استدلال شده که در استفاده از کل طیفی از آنچه که اقدامات «فسادآمیز» می‌تواند خوانده شود، سوهارتو هم در حال تثبیت قدرتش (به‌ویژه بر ارتش و دستگاه اداری) بود و هم در صدد تثبیت دولت توسعه‌ای اندوزی با جلب حمایت یا خریدن مخالفان بوده است. با این وجود، نخبگان دولت توسعه‌ای عموماً نسبتاً فامد نبوده‌اند و از نظر توسعه‌ای متعهد و مصمم به مخالفت با فساد فراگیر از بالا به پایین در بسیاری از جوامع در حال توسعه بوده‌اند.

دولت‌های توسعه‌خواه «سلطانیسم» یک مرد را به نمایش گذاشته‌اند (Weber, 1964) (346) که در بسیاری از دولت‌های آفریقا رجوع دارد (Sandbrco, 1986). آنها همچنین پدرسالاری فاسد، تباه‌کننده و فراگیر دولت‌های غیر توسعه‌ای، که مشخصات را رکود اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی حاد و مزمن، فقر همه‌گیر و نابرابری محض است، مثل موارد دوآلیر هائیتی، موبوتوی زئیر، و رفیق‌بازی فراگیر رژیم مارکوس در فیلیپین، را از خود نشان نداده‌اند این دولت‌ها نشانگر مفهوم و «؟؟؟؟ کلاسیک میدارد» از «خصوصی‌سازی امور عمومی» در آفریقا هستند، با تصور عملی نخبگان هائیتی که «... غارت‌های حکومت با مالیه‌های خصوصی سیاستمداران یکسان هستند» (Landan, 1992, 38). این امر در دولت‌های توسعه‌ای قاعده نبوده، همین‌طور منازعات بین نخبگان، اشکال حامی‌پروری و فساد در آنها از نظر توسعه‌ای آن قدر ناتوان و تضعیف‌کننده نبوده است. (Yackson, 1978, 6-17)

## ۲. استقلال نسبی دولت توسعه‌خواه

جنبه مشترک دوم دولت‌های توسعه‌ای استقلال نسبی نخبگان و نهادهای دولتی است که آنها بر آن حاکم‌اند و فرمان می‌رانند (Reuschmeyer and Evans, 1985, 48-49). اگرچه هر جا شکل و گسترده استقلال نسبی دولت متفاوت و متنوع بوده است (Mackie, 1988, 295)، این امر به نظر می‌رسد که در مورد دولت‌های توسعه‌ای دموکراتیک و غیردموکراتیک هر دو به یکسان عمومیت دارد. مفهوم، علل و عناصر تشکیل‌دهنده استقلال دولت، در طیف متنوعی از متون نظری و تجربی در سال‌های اخیر بررسی شده و به طرق مختلف تعریف شده است. (Skocpol, 1985; 72-73; Evans, 1989: 573-576;

Bormeister, 1986: 139, Cotton, Mann, 1986; Lipietz, 1987: 1992)

اما در اینجا استقلال را می‌توان اینطور تعریف کرد که دولت قادر بوده استقلال نسبی (یا جدایی نسبی) از غوهای تقاضامندانه منابع خاص (چاپاتی، منطقه‌ای یا بخشی) بدست آورد و هم توانسته و هم انجام می‌دهد باطل‌سازی و برتری یافتن بر این منافع در جهت نفع ملی مفروض مورد قبول عامه<sup>۱</sup> (Nordlinger, 1987: 361).

منظور این نیست که این منافع، یا سایرین از استراتژی‌های توسعه‌ای دنبال شده توسط دولت متفع نشده‌اند. برخی مطمئناً متفع می‌شوند. اینها شامل مجتمع‌ها و شرکت‌های عظیم Chaebol و یک طبقه متوسط و حرفه‌ای سریعاً در حال رشد در کره، بومی پوترای در حال ظهور یعنی بورژوازی (ماله‌ای بومی) در مالزی، گله‌داران بزرگ بوتسوانا، کارآفرینان صنعتی کوچک در تایوان، کاپیتالیست‌های نظامی و همراهانشان در تایلند و اندونزی، و نیز مدیران بنگاه‌های اقتصادی دولتی و کادرهای حزبی در چین، هستند. اما صاحبان چنین منافع عموماً (مالزی استثنای مهمی است) کمتر امداد سیاست‌گذاری بوده‌اند تا پیامد همراه و پیوسته آن به علاوه، همه دولت‌های توسعه‌ای به‌طور مساوی مستقل یا جدایی از فشارهای مردمی یا مستقرشان نکرده‌اند. دولت‌های اندونزی و تایلند، علی‌رغم هسته‌های نظامی قوی‌شان، به نظر می‌رسد که کمتر مستقل بوده و بیشتر گشاده به روی فشارها از جانب صاحبان

منافع مستقره بوده‌اند تا دولت‌های سنگاپور، کره با بتوانا. «استقلال» در این عرصه همچنین به معنای جدایی و انزوا نیست. واقعیت، همان‌طور که اوانز توصیف می‌کند (۱۹۸۹ م)، بیشتر شبیه «استقلال جایگیر شده و ریشه‌دار» است، به این معنی که علی‌رغم قدرت و استقلال بوروکراسی‌های دولتی، آنها در شبکه‌ای به‌طور تدریجی متراکم و شدید از پیوندها با کش‌گران دولتی و غیردولتی جایگیر شده‌اند (داخلی و خارجی) که از طریق آن دولت قادر بوده اقتصاد را هماهنگ سازد و اهداف توسعه‌ای را اجرا نماید (جانسون، ۱۳: ۱۹۸۱ م؛ اوانز، ۵۷۵-۵۸۱: ۱۹۸۹ م و...).

همچنین عموماً یک «همراهی و پیوند اساسی» قوی بین توسعه ظرفیت نظامی و قدرت و استقلال دولت توسعه‌خو و وجود داشته است. این امر به‌طور وسیعی پیامد نیاز آنان به پاسخ‌دهی به رقابت منطقه‌ای و تهدید خارجی می‌باشد (میگدال، ۲۶۹-۲۷۲: ۱۹۸۸ م). این نکته ادعای تیلی (۱۹۷۵ م) (برای اروپا) دربارهٔ پیوند میان شکل‌گیری دولت و ایجاد جنگ (جنگ‌طلبی) را برجسته نموده و بسط می‌دهد، که نمونه‌های آن مبارزات رقابت‌آمیز و ناسیونالیستی آتشین کره جنوبی و تایوان با کره شمالی و چین به ترتیب، می‌باشد؛ تجربه مالزی از اروپایی‌ها با اندونزی، شورش داخلی و تنش‌ها میان مالها و چینی‌ها، حس آسیب‌پذیری سنگاپور در یک محیط اسلامی‌ماله‌ای - اندونزیایی، حالت تدافعی تجاوزکارانه اندونزی و تابند در رابطه با تهدیدات کمونیستی متصوره منطقه‌ای (یا داخلی)؛ عزم قاطع چین در بنای صنعتی شدن سوسیالیستی، منازعه آن با USSR و موضع رقابتی آن در برابر غرب، و نیاز بوتسوانا به حداکثر توسعه اقتصادی با توجه به قدرت و تهدید همسایه آفریقای جنوبی‌اش. این مخلوط سیاسی نیرومند ناسیونالیسم و فوریت توسعه‌ای مرحد یک دولت توسعه‌خواه قوی و مستقل، همچنین برای ساختار و اهداف دولت در دوران بعد از میجی در ژاپن محوریت داشت.

با این وجود، در دولت‌های توسعه‌خواه غیر دموکراتیک، چپ و راست هر دو، تنها منبع سیاسی عمده استقلال نسبی دولت، قضاة قدرت دولتی (از بالا یا پایین) به وسیله یک گروه از نخبگان توسعه‌خواه نوساز، بوده است. در تایلند این انقلاب بدون خونریزی ۱۹۳۲ م بود

به سوی مدلی از دولت توسعه‌خواه توجیه دوباره به سیاست / ۷۱

(اگرچه ویژگی‌های کنونی دولت توسعه‌خواه تالی یک منشاء رخواستگاه متأخرتر دارد)؛ در چیز این پیروزی حزب کمونیست چین در ۱۹۴۹ م بود؛ در تایوان استقرار رژیم تالی ناسیونالیستی پس از ۱۹۴۰ م، و در کره آن کودتای ۱۹۶۱ م ژنرال پارک چونگ هی بود. در اندونزی از ۱۹۶۶ م، بک یامد عمدهٔ نظم جدید، سوهارتو آزادسازی و فرایند تصمیم‌گیری از محدودیت‌های تحمیل شده بر آن توسط ترتیبات سیاسی دموکراسی هدایت‌شده (سوکارتو) بود (لیدل، ۱۹۹۱: ۴۰۹ م). به علاوه، همان‌طور که هانتینگتون حدود ۳۰ سال پیش پیش‌بینی کرد، این تحویل گرفتن کارها معمولاً همراه با حذف، تحت انقیاد درآوردن یا به حاشیه راندن گروه‌های سیاسی، سازمان‌ها یا طبقات اقتصادی - اجتماعی که بیشتر از ثروت و قدرت هر دو برخوردار بودند، که اینها ممکن بود رژیم جدید را تهدید کنند یا در اهداف توسعه‌ای آن خرابکاری نمایند. مثلاً بیروکرات‌های میجی کنار زدند... روابط فئودالی تولید در دورهٔ توکوگاواراه فرایند مشابهی در طون انقلاب در چین آغاز و پس از ۱۹۴۹ م تکمیل شده بود. در بک متی رگ‌زنی، بین ۲۵۰،۰۰۰ و یک میلیون نفر از حامیان حزب کمونیست اندونزی (PKI) توسط ارتش بین اکتبر ۱۹۶۵ م و ژانویه ۱۹۶۶ م (به‌طور فیزیکی نابود شدند) (آندرسون، ۵: ۱۹۸۳ م و ۱۹۹۳ م). بوروکراسی تصفیه شده و در فرایندی عمومی از «حزب‌زدایی»، سایر احزاب و نیز سازمان‌های دانشجویی، جوانان، کارگری و دهقانی سرکوب و مضمحل شدند، محدود شدند یا به‌عنوان عناصر کارکردی حزب حاکم، یعنی گلکار، انطباق داده شدند. سلطهٔ استعماری ژاپن در کره و تایوان در قرن بیستم یک ساختار دولتی اداری قوی برقرار کرد و طبقات حاکم را سرکوب و مضمحل نمود. پس از شکست ژاپن این فرایند در کره از طریق اقدامات اصلاحات ارضی و با آمدن و رسیدن افراد کومیتانگ از سرزمین مادری به تایوان پس از ۱۹۴۹، تثبیت شد.

اشاره به تفاوت کلیدی از این جهت بین دولت‌های توسعه‌خواه و دولت‌های قوی، اقتدارگرا ولی غیر توسعه‌ای امریکای لاتین و مرکزی، اهمیت دارد. در این دستهٔ اخیر از دولت‌ها، نیروهای طبقاتی نوی (و اغلب مخالف) و سازمان‌ها (هم روستایی و اخیراً بیشتر شهری) فعال بوده‌اند، چه به‌عنوان نفوذهای غالب بر دستگاه دولتی یا به‌منابۀ تهدیدات نسبت

به آن، و اغلب هر در. قدرت آنان، و منازعه بین آنها، بحران‌های عمده‌ای برای رژیم‌ها ایجاد کرد و از ظهور ظرفیت و کارایی و استقلال دولت توسعه‌خواه جلوگیری نمود (ردانل، ۱۹۷۳ م؛ هیلتون، ۱۹۸۱ و...)، با مقایسه آسیای شرقی با آمریکای لاتین، یک مشاهده گرتذکر شد: «... فقدان نفوذ نخبگان روستایی در شکل‌گیری سیاست قدرت موارد آسیای شرقی را متحد می‌سازد و آنها را از موارد آمریکای لاتینی جدا و متمایز می‌کند، (اوانز، ۲۱۵: ۱۹۸۷ م).

از سوی دیگر، استقلال دولت‌های توسعه‌خواه رسماً دموکراتیک (نظیر سنگاپور، بوتسوانا و مالزی)، در مقیاسی وسیع به نظر می‌رسد کارکرد غلبه حزبی واحد بوده است. در مالزی، این حزب UMNO بوده که کنترل‌کننده ائتلاف حاکم در حزب اتحاد Alliance (Barisan Nasional Party) بود. تعهد آن حزب به تأمین و تضمین تنوع منافع بر دولت، و ارتقاء منافع ماله‌ها، به‌ویژه پس از منازعه ۱۹۶۹ م ماله‌ای - چینی، مبنای سلطه‌اش بوده است. این امر به رهبری آن هم قدرت و هم استقلال داده تا همه تصمیمات سیاست‌گذاری عمده رادر پیوند با سطوح ارشد بورکراسی به‌طور عمده و غالب ماله‌ای، اتخاذ نماید، با کنار زدن پارلمان و مباحثات عمومی بدون ایفای نقشی مهم توسط آنها در دولت اداره‌کننده بوتسوانا، حزب دموکراتیک بوتسوانا<sup>۱</sup> از زمان استقلال با اکثریت‌های غالب در هر انتخاب برنده بوده و بدین ترتیب تداوم سیاست‌گذاری را تضمین نموده، بدون تهدید جدی از جانب رقبای سیاسی. در سنگاپور شب دموکراتیک یا دموکراتیک تک حزبی هم، که اغلب به عنوان یک «دولت اداره‌کننده» توصیف می‌شود، غلبه حزب لی کوان یو، یعنی حزب اقدام مردم، «استقلال» سیاست‌گذاری عظیمی برای دولت به وجود آورده است (کنه، ۲۶۱: ۱۹۸۸ م).

این دولت‌ها تفاوت شدیدی با سایر دولت‌های دموکراتیک ولی غیر توسعه‌ای - نظیر جامائیکا یا سریلانکا - دارند که در آنجا هیچ‌گونه سلطه تک حزبی وجود نداشته است و آن دولت‌ها همچنین با هند تفاوت دارند که در آن غلبه حزب کنگره در بیست سال اخیر در حال از هم پیشیدن بوده است. اما حتی قبل از آن، دورنمای برای استقلال دولت توسعه‌خواه تحت سیطره اولیه کنگره، با توجه به ائتلاف حاکم «طبقات مالک»، در حزب و دولت، ناچیز و

به سوی مُدلی از دولت توسعه‌خواه: توجهی دوباره، به سیاست / ۷۳

بی‌اهمیت بوده است (بارژهان، ۳۹٪ ۱۹۸۴ م؛ بیدال، ۱۹۶۸ م و ۱۹۷۰ م). استقلال داخلی برخی از این دولت‌ها در رابطه با جوامعشان تقویت شده، بیشتر از طریق ورود مدیر عمده‌ای کمک خارجی، وام‌ها و سرمایه‌گذاری خصوصی با هدایت دولت، که وابستگی حکومت به سرمایه درآمدي ایجاد شده در داخل را کاهش داد. در کره، مثلاً، واردات با تغذیه مالی کمک در دهه ۱۹۵۰ م به‌طور منظم بالغ بر بیش از ۵۰٪ کل واردات می‌شد (به‌طور وسیعی تغذیه مالی شده با هدایا و کمک‌های US)، که اگرچه در دهه ۱۹۶۰ م کاهش یافت، با وام‌های چند جانبه جدید و بعداً با وام‌های خارجی خصوصی متعادل شد. کانالیزه کردن کمک و وام‌های خصوصی هر دو از طریق ماشین دولت، همزمان هم ظرفیت توسعه‌ای آن را و هم استقلالش را افزایش داد. کمک US و هزینه‌های نظامی آن در تایلند بین سال‌های ۱۹۵۱ م و ۱۹۷۰ م تأثیری مشابه داشت. در اندونزی، پس از ۱۹۶۶ م، پرزیدنت سوهارتر استراتژی توسعه پیشنهادی پرونسور ویجوجرتیتی ساسترو و گروهی از تکنوکرات‌های اقتصادی را پذیرفت، که شامل آزادسازی اقتصاد و سیاست جلب و جذب حمایت مالی خارجی می‌شد. با هماهنگی IGGI (گروه بین‌حکومتی پیرامون اندونزی)، سالانه ورود و جریان پول انبوهی صورت گرفت که در برخی سال‌ها ۵۰٪ واردات را پوشش می‌داد. به‌علاوه این پول (و درآمدهای عظیم نفتی دهه ۱۹۷۰ م) مستقیماً به مرکز رفت، و بدین ترتیب به سوهار تو کمک کرد تا بازو و بنا کند... قوی‌ترین دولت در اندونزی را از زمان استعمار هلند، ایجاد کند «استقلال مالی قابل توجهی» برای دولت. بوتوانا در ۱۹۶۶ م مستقل شد، ولی حکومت انگلیسی همچنان حدود ۶۰٪ مصارف و مخارج توسعه‌ای دولت را بین سال‌های ۱۹۶۸ م و ۱۹۷۳ م فراهم نمود. با تکثیر و ازدیاد کمک‌دهندگان اروپایی و آمریکای شمالی در دهه ۱۹۷۰ م، تأمین پولی خارجی هزینه توسعه در ۱۹۷۷-۱۹۸۸ م به ۷۲٪ رسید (استیونز، ۵۸: ۱۹۸۱ م). یک توافق اتحادیه گمرکی بهبود یافته با آفریقای جنوبی در ۱۹۶۹ م، درآمدهای مستقیم دولتی بیشتری ایجاد کرد.

## ۳. بوروکراسی اقتصادی: قدرت، شایستگی، جدایی و نفوذ

توسعه و همکاری اقتصادی در این دولت‌ها توسط نهادهای خاصی مدیریت شده، که وظیفه آنها سازماندگی تعامل‌های حساس میان دولت و اقتصاد بود، است. این نهادها بوروکراسی‌های اقتصادی بوده‌اند، مراکز محوری جهت‌گیری اقتصادی استراتژیک در دولت‌های توسعه‌خواه؛ یا آن‌طور که جانسون آنها را برای ژاپن توصیف می‌کند، نمایندگی‌های رهبری و هدایت، آنان (۲۶: ۱۹۸۲ م). آنچه این فرماندهی‌های عالی اقتصادی در دولت‌های توسعه‌خواه را از کل نهادهای برنامه‌ریزی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه متمایز می‌سازد، قدرت، اقتدر و مرجعیت، شایستگی و صلاحیت فنی و استقلال واقعی آنان در شکل دادن به سیاست توسعه است، اگرچه، البته این امر از دولتی تا دولتی دیگر فرق می‌کند.

دولت‌های توسعه‌خواه کاپیتالیستی آسیای شرقی روشن‌ترین نمونه‌ها هستند. رابرت وید با توصیف این هفت بوروکراسی اقتصادی به‌عنوان یک «ستادکل اقتصادی»، اجزاء عمده آن در تایوان در سه نمایندگی کلیدی شناسایی کرده است: شورای برنامه‌ریزی و توسعه اقتصادی (متأخرترین نام آن)، دفتر توسعه صنعتی و شورای برنامه‌ریزی و توسعه کشاورزی (بید، ۱۹۶: ۱۹۹۰ م). در کره، هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی<sup>۱</sup> برپا شده در ۱۹۶۱ م، وزارت مالیه و وزارت تجارت و صنعت، بوروکراسی‌های اقتصادی محوری را تشکیل می‌دهند که از آنها دست‌کم تا سال‌های اخیر، EPB برجسته‌تر از همه بوده است، که به‌عنوان وزارت عالی: توصیف شده و در رأس آن یک معاون نخست‌وزیر قرار دارد، و قاطعانه قدرت‌های بودجه‌ریزی و برنامه‌ریزی هر دو را ترکیب کرده و «... قدرت عظیمی بر تصمیم‌سازی اقتصادی اعمال می‌کند».

این الگو در سایر دولت‌های توسعه‌خواه خارج از آسیای شرقی تکرار شده است. در سنگاپور، هفت بوروکراسی اقتصادی هیئت توسعه اقتصادی (مستقر در ۱۹۶۱ م) برده است، که در مقابل پارلمان پاسخگو نیست ولی دارای حمایت سیاسی سطح بالا در دولت به‌طور



به سوی مدلی از دولت توسعه‌خواه: توجهی دوباره به سیاست / ۷۵

دوفاکتو تک حزبی است، و در شکل دادن به سیاست ترسعه و مدیریت رشد محوریت داشته است. در بوتسوانا هم کارکردهای ترکیب شده برنامه‌ریزی و بودجه در وزارت قدرتمند ملیه و برنامه‌ریزی توسعه متمرکز است.<sup>۱</sup> رشد در بوتسوانا «به رهبری و هدایت دولت» بوده، با کار MFDP عنوان فرماندهی عالی اقتصادی آن، موجد سیاست‌گذاری و اتخاذ‌کننده... نقضی مهاجم و سلطه‌جو در برنامه‌ریزی سرمایه‌گذاری، در برابر سابقه یک پارلمان نسبتاً متضلع. بوروکراسی اقتصادی مالزی، شاید کمتر از بقیه قوی، با این حال از استقلال سیاست‌گذاری عظیمی برخوردار بوده است. نهادهای کلیدی برنامه‌ریزی، اجرا و ابلاغ اقتصادی (واحد برنامه‌ریزی اقتصادی، کمیته برنامه‌ریزی توسعه ملی و واحد اجراء هماهنگی) در دپارتمان نخست‌وزیر متمرکز شده‌اند، و نفوذی عمده در برنامه‌ریزی توسعه ملی داشته‌اند، به‌ویژه در دوره صنعتی شدن با هدایت دولت: تحت رهبری نخست‌وزیر ماهاتیر بن محمد پس از ۱۹۸۰ م، سلطه مالهای سیاست و بوروکراسی (از طریق UMNO) به جدایی این نهادها کمک کرده است، که به معنای آن هم بوده که صاحبان منافع تجاری (و خارجی) چینی نفوذ خاص نسبتاً محدودی بر سیاست اقتصادی داشته‌اند.

در اندونزی، تایلند و چین، با وجود بین‌های قوی اقتدارگرایی این دولت‌ها، تراکم و پیوستگی، وحدت و کارایی بوروکراسی‌های اقتصادی کمتر بوده است. از این جهت، دست‌کم، آنها به مدل خاص دولت توسعه‌خواه کمتر نزدیک و قابل انطباق‌اند. از آغاز دنظم جدید در اندونزی، رتس دریافت که رشد حیاتی است. تیمی از تکنوکرات‌های اقتصادی به قلب سیاسی ریاست‌جمهوری آورده شدند که نفوذشان در آنجا قابل توجه بود. پروفیسر ویجوجونیتی ساسترا، یکی از چهره‌های کلیدی در این گروه، وزیر هماهنگ‌کننده امور اقتصادی و مالی شد و در رأس شورای برنامه‌ریزی ملی سوهارتو قرار گرفت. گرچه تعداد و نفوذ آنان در کابینه به‌مزین پرسن نظامی در سرتاسر دهه‌های ۱۹۶۰ م و ۱۹۷۰ م رشد کرد، این تکنوکرات‌ها هرگز آن نوع استقلال اقتدارگرایانه‌ای را که هم‌تایانشان در بوتسوانا با سنگاپور از آن برخوردار بودند نداشتند و مجبور بودند قدرت را با رتس و رقبای کشوری یا

مدنی‌شان قسمت کنند. به علاوه، تکنوکرات‌ها در «هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی ملی» کنترل اندکی بر کمپانی عظیم نفت ملی، پرتامینا (توصیف شده به‌عنوان دولتی در درون دولت، با امپراتوری حامی، پروانه خاص خود)، یا نمایندگی برنج، بُلُوگ. بدین ترتیب، پایه و اساس آنها کمتر نهادی و بیشتر شخصی بود، به‌صورت حمایت قوی ریاستی (پرزیدنشیا) از سوهارتو با نگرش او از یک «آبر دولت صنعتی اندونزیایی».

در تابند هم بیروکرات‌های اقتصادی هرگز آن نوع قدرت و استقلال موجود در یوانوانا یا کره را بسط ندادند. تلاش‌هایی به عمل آمد، به‌ویژه از زمان رژیم نوساز نخست‌وزیر ساریت در ۱۹۵۸م، و با اصرار و اعزام یک مأموریت بانک جهانی (۱۹۵۷-۱۹۵۸)، برای استقرار و ایجاد ظرفیت توسعه‌ای نهادی جهت هدایت توسعه‌ی تالی با تکنوکرات‌ها در رأس. یک برنامه توسعه ملی آغاز شده بود، یک هیئت توسعه اقتصادی و اجتماعی ملی و نیز هیئت سرمایه‌گذاری و شرکت مالی صنعتی تایلند جهت ارتقاء صنعتی شدن ملی استقرار یافته بود. با این وجود، تکنوکراسی هرگز غالب نشد و عوامل سیاسی وسیعاً مسبب و توأمین این امر هستند. تقسیم‌بندی‌ها در ارتش، دسته‌بندی‌های تجاری - بوروکراتیک رتیب، فشارهای مردمی و سلطه نظامی و کشوری جایگزین هم، همگی باعث عدم تداوم و تضعیف سیاست‌گذاری تکنوکراتیک از طریق بوروکراسی اقتصادی پیگیر شدند.

چین، گرچه سابقه رشدش چشمگیر بوده، تا این اواخر (دهه ۱۹۸۰م) استثنای عمده با توجه به این جنبه دولت‌های توسعه‌خواه بوده است. در عین این‌که سلطه حزب کمونیست چین و ارتش استقلال دولت را تضمین و بیمه کرده، چین ضعیف‌ترین نمونه یک بوروکراسی اقتصادی کارا و مؤثر می‌باشد. شورای دولتی براساس مدل سیستم روسی (رسماً) بالاترین ارگان اداره امور دولتی بود که مرکب از دو کمیسیون برنامه‌ریزی عمده بود: کمیسیون برنامه‌ریزی دولتی (برای طرح‌های بلندمدت) و کمیسیون اقتصادی دولت (برای طرح‌های کوتاه مدت) به اضافه انبوهی از سایر نمایندگی‌های ملی، کمیسیون‌ها، وزارتخانه‌ها، ادارات و دوائر، همگی به نوبه خود در معرض آموزش و راهنمایی پولیت‌بورو و در تئوری کنگره ملی

خلق متخصصان تأکید دارند که علی‌رغم سنت بوروکراتیک نوری و طولانی در چین، هیچ‌گونه «نظام برنامه‌ریزی مرکزی کارا و مؤثری» در چین وجود نداشته است (وایت، ۱۰: ۱۹۸۴ م). بوروکراسی در یک حالت آشفتگی بود و لذا تعجبی ندارد که علاقه جاری به اصلاحات روی این نکته تمرکز دارد که چگونه می‌توان سیستم رایج‌تر شبیه سایر دولت‌های توسعه‌خواه آسیای شرقی ساخت، با ترکیب اقتدار سیاسی یک حزب حاکم با یک بوروکراسی اقتصادی تکنوکراتیک‌تر، هماهنگ شده توسط کمیون اقتصادی. توسعه‌های جاری در چین شان می‌دهند که یک دولت توسعه‌خواه یا دولت تسهیل‌کننده بازار در حال ظهور است (وایت، ۱۹۹۵ م).

یک ویژگی مهم این بوروکراسی‌هی محورنی صلاحیت و شایستگی تکنیکی شان بوده است. بسیاری از مقامات بالا آموزش پشرفته در خارج دیده‌اند، نظیر تکنوکرات‌های جدید تای از دهه ۱۹۶۰ م، و به قول معروف «مافیای برکلی»، اقتصاددانان اندونزی در کابینه سوهارتو و اطراف آن. این ادبیات نشان می‌دهد که اکثر این افراد ارشد عموماً در شکل‌گیری اهداف نوظهور و نوسازانه رهبری سیاسی سهمیم بوده یا کمک کرده‌اند و لذا در تعریف و تعیین اجماع توسعه‌ای طی زمان فعال بوده‌اند. در آسیای شرقی، به ویژه: آنها همچنین اغلب سوان آموزش و وفاداری‌های حزبی مشترکی داشته‌اند رقابت برای ورود به این بوروکراسی‌های با پرستیژ شدید بوده و فقط بهترین فارغ‌التحصیلان انتخاب شده‌اند، با دورنماهای شغلی و حرفه‌ای خیلی خوب؛ ابتدا در داخل و سپس بعداً خارج از بوروکراسی (جانسون، ۲۱: ۱۹۸۲ م). جالب این‌که، تبعیدی‌ها اغلب نقش‌های مهمی در درون این نهادهای اقتصادی محوری، به‌عنوان کارمندان رشد، مشاوران و یا رایزنان، ایفا کرده‌اند که طی آن استقلال این بوروکراسی‌ها را افزایش دادند. این امر ابتدا در تابوان، کره و مالزی مورد داشته، و یک ویژگی پدیدار بوروکراسی اقتصادی در بوتوانا بوده است.

#### ۴. دولت‌های توسعه‌خواه و جامعه مدنی

دولت‌های توسعه‌خواه عموماً در بسترهای اجتماعی عمل کردند که در آن جامعه مدنی خرد و

له شده یا برای شروع با آن ضعیف بود. منظورم از «جامعه مدنی: شبکه همه گروه‌ها و صاحبان منافع به‌طور خصوصی سازمان یافته: فوق سطح خانوادگی ولی مادون دولت می‌باشد. دولت‌های توسعه‌خواه همچنین «دولت‌های قوی» بهره‌مند از بسیاری «قدرت زیرساختی» برای نفوذ کردن و به‌طور متمرکز هماهنگ کردن فعالیت‌های جامعه مدنی از طریق زیرساخت خاص خودش بود، اند. همان‌طور که میگدان (۴۰۱: ۱۹۸۷ م) ذکر کرده، دولت‌های قوی هم به‌طور جدی توسط سایر سازمان‌های «تصمیم‌سازی» و «وضع قانون» که اِعمال‌کننده یا مدعی کنترل بر گروه‌های معینی در جامعه هستند، مورد تهدید نیستند، با گروه‌هایی مثل سیدرو لومینوسو در پرو یا جبهه آزادی‌بخش تامیل در سرلانکا، که تفوق دولت را به چالش می‌طلبند.

استفاده عمومی از نمایندگی‌ها و قانون‌گذاری امنیت داخلی؛ پلیس مخفی و سازمان‌های حزبی رویه و عمل استاندارد در تقویت دولت و کنترل جامعه مدنی در همه دولت‌های توسعه‌خواه بوده است. در همه جا رسانه‌های جمعی (سازمان‌های کارگری شدیداً کنترل شده‌اند. ضعف جامعه مدنی اغلب نتیجه حمله‌ای مستقیم به آن توسط دولت توسعه‌خواه جدید بوده، مثل موارد غلیظ و افراطی چین پس از ۱۹۴۹ م که حزب کمونیست چین<sup>۱</sup> در صدد برآمد همه سازمان‌ها و تعاملات خارج از کنترل CCP را از بین ببرد، در اندونزی پس از ۱۹۶۶ م زمانی که PKI و سایر احزاب به نحوی مؤثر حذف شدند، و در کره (کوتون، ۵۲۳-۵۲۴: ۱۹۹۲ م)

شکل‌گیری و تفکیک و تمایز طبقاتی اقتصادی - اجتماعی، واسطه و میانجی نوعی، برای ظهور و رشد یک جامعه مدنی فعال است. عموماً: این امر در سال‌های اولیه دولت‌های توسعه‌خواه بسیار محدود بوده است. مثلاً در اندونزی میج تاریخ متأخر املاک و دارایی‌های بنگاه‌گونه، با میراث‌های تضاد طبقاتی اجتماعی شدید؛ وجود نداشته است، همان‌طور که در فیلیپین و امریکای لاتین. حتی طبقات صاحب سرمایه کوچک (با وجود خلع ید قبلی آنان توسط سوهارتو) از آغاز «نظم جدید» می‌دانستند که نفوذشان حداقلی خواهد بود.

به سوی مدلی از دولت توسعه‌خواه: توجهی دوباره به سیاست / ۷۹

سازمان‌های آنها به نفع سازمان‌های جدید مورد حمایت دولت نادیده گرفته شده بودند. نخست تحت لرای دموکراسی هدایت شدهٔ سوکارنو و سپس تحت لوای «نظم جدید»، جامعهٔ مدنی «تدریجاً خفته شده» بودند. ممنوعیت بحث دربارهٔ بدی‌های ایدئولوژیک (مثلاً مارکسیسم یا اسلام) نسبت به ایدئولوژی رسمی پانچاشیلا، تأثیر گستردهٔ سیاست‌زدایی در اندونزی را داشت. به‌طور مشابه، در کره، ضعف طبقات اجتماعی یک شرط ظهور دولت توسعه‌خواه بود. طبقهٔ کارگر کوچک بود، طبقهٔ سرمایه‌دار به‌طور وسیعی به دولت وابسته بود و آریستوکراسی: به آن صورت که بود، از طریق اصلاحات ارضی منحل شده بود. (آشپن، ۱۹۸۹: ۵۲).

سطوح پایین توسعهٔ اقتصادی در جوامع ابتدائاً روستایی در آغاز دولت‌های توسعه‌خواه، مثلاً در مالزی یا تایلند، در همه جا به این معنی بود که جامعهٔ مدنی ضعیف است. بوتسوانا مورد خوبی از این نظر است، که در آنجا طبقات بیش از همه پرتعداد دهقانان بودند، مردمی با یک پایگاه روستایی روی زمین، اما همچنین درگیر در اشتغال روزمزد (اغلب مهاجر) نیز. طبقهٔ عمدهٔ دیگر به اصطلاح خرده بورژوازی معلمان، مستخدمین کشوری، مغازه‌داران و کشاورزان گاوچران مرفه‌تر بودند. آنها تعداد قلبی سازمان‌های مستقل جدی ایجاد کرده بودند، تعداد قلبی هم که وجود داشتند (مثل نهادهای کشاورزان، تعاونی‌ها و انجمن‌های اولیاء - معلمان) جذب در BDP و وابسته‌هایش شده یا مورد حمایت و تغذیهٔ مالی دولت بودند. جامعهٔ مدنی در بوتسوانا به این ترتیب ناقد «ظرفیت و ابتکار سازماندهی خودش» بود. تنها مخالف بالقوهٔ عمده برای دولت سکولار، رؤسا و سراز به این ترتیب به دقت مدیریت شده بودند تا از دولت توسعه‌خواه حمایت کنند. به‌طور ملی، آنها فقط یک نقش مشورتی از طریق خانه رؤسا یا سران دارند، ضمن کسب نفوذ در سطح ملی، با وجود باز توزیع قدر نشان به شوراها و محلی پس از استقلال.

این ضعف عمومی، نزول یافتن یا کنترل بر جامعهٔ مدنی، به این ترتیب، شرطی کلی برای ساخت و تداوم دولت‌های توسعه‌خواه بوده است. اما به نحوی پارادوکسیکال، موفقیت اقتصادی این دولت‌ها رشد یا ظهور مجدد یک جامعهٔ مدنی به‌طور بالقوه فعال را ارتقاء

بخشیده است. مشارکت منظم در حیات اقتصادی مدرن، بسط و گسترش تسهیلات آموزشی، افزایش سطوح مصرف، تقویت سازمان‌های کار و سرمایه هر دو و ملزومات کارکردی رشد اقتصادی و تنوع بخشیدن، همگی دستاوردهای دولت‌های توسعه‌خواه بوده‌اند. این مرفقیتهای سبب برانگیختن تقاضاها برای تصمیم‌گیری متمرکز زدایی شده، آزادی فردی بیشتر و استقرار یا بسط دموکراسی شده‌اند. شواهد قابل مقایسه از چین، کره جنوبی، تایلند، اندونزی و یوتوانا این امر را ثابت می‌کند و سؤالات مهمی درباره آینده دولت‌های توسعه‌خواه مطرح می‌نماید.

##### ۵. دولت‌های توسعه‌خواه و صاحبان منافع اقتصادی

این عوامل همگی ظرفیت‌های دولت‌های توسعه‌خواه را در برابر برخوردهایشان با صاحبان منافع اقتصادی خصوصی، داخلی و خارجی، تثبیت نمود. نکته کلیدی در اینجا این است که در دولت‌های توسعه‌خواه تحت بررسی، قدرت و استقلال دولت پیش از آن‌که سرمایه ملی یا خارجی بانقوذ شود، تثبیت شده بود. این امر به وضوح اکنون در چین مورد دارد که بیشتر به روی سرمایه خارجی باز می‌شود. در سال‌های تکوینی دولت‌های توسعه‌خواه آسیای شرقی، صاحبان منافع اقتصادی خصوصی یا سرکوب و منکوب شده بودند (مثل مورد چین)، یا عموماً از نظر سیاسی ضعیف بودند، اگر نه بی‌اهمیت نسبت به قدرت دولت. جایی که قدرت زمیندار وجود داشت، از طریق حمله سیاسی مستقیم و برنامه‌های اصلاحات ارضی تخریب و نابود شده بود؛ به‌طور کلاسیک در چین، ولی در تایوان و کره نیز. طبقات بورژوازی محلی بی‌اهمیت بودند و سرمایه خارجی خصوصی به‌عنوان یک عامل سیاسی یا اقتصادی مهم در زمان شکل‌گیری دولت‌های توسعه‌خواه به‌ندرت وجود داشتند. در جایی که آن وجود داشت تا اندازه‌ای (مثل مورد مالزی و سنگ‌پور) نسبت به دولت که به این ترتیب قوی‌ترین بازیگر در شهر بود محتاط و ضعیف بود.

این امر این دولت‌ها را به‌طور قاطع از آمریکای لاتین متمایز می‌سازد که در آنجا به‌طور تاریخی صاحبان منافع زمیندار قوی، یک طبقه بورژوازی در حال ظهور و سرمایه خارجی

عمیقاً رخنه و نفوذ کرده بودند. به این ترتیب، حتی در مقایسه با رژیم‌های اقتدارگرای بوروکراتیک آمریکا لاتین در دهه‌های ۱۹۶۰ م و ۱۹۷۰ م، دولت‌های توسعه‌خواه آسیای شرقی از آغاز در موضع و جایگاه بسیار بهتری برای تعیین این‌که چه هشی سرمایه‌فراملی باید در تقسیم‌کار صنعتی ایفا نمایند، داشتند (ارنر، ۲۱۵: ۱۹۹۷ م). با استفاده از یک باطری ابزارهای سیاست‌گذاری پوشش‌دهنده شرایط (مثلاً درباره سرمایه‌گذاری‌های مشترک و الزامات ماهوی محلی)، بررسی و ارزیابی و پی‌جویی سرمایه‌خارجی، این دولت‌ها عملکردی هنرمندانه در تنظیم شرایطی برای جذب سرمایه‌خارجی ضمن به خدمت گرفتن آن برای اولویت‌های توسعه‌ای اقتصادی داخلی دولت، داشته‌اند.....

به‌علاوه، دولت‌های توسعه‌خواه سهم و نشی عمده در تشویق ظهور و رشد نهادهای اقتصادی خصوصی، شکل، حوزه و تمرکز فعالیت آنان، ایفا نموده‌ند، حتی در چین پس از ۱۹۷۹ م. همان‌طور که آمشیدن (۱۹۸۹ م) به نحوی بسیار مؤثر برای کره جنوبی توصیف می‌کند، دولت در ارتقاء فشار آوردن، ترغیب و تحکیم کردن این منافع در جهانی که با استراتژی توسعه‌اش همخوانی دارد، فعال بوده است. الگوهای محرم‌ساختن و روابط شدید و قوی دولت - بخش خصوصی به‌اگر بزر منجر به آن شده که این اقتصادهای سیاسی: کورپورانیست، توصیف شوند (رنیس، ۱۱۸-۱۱۹: ۱۹۹۱ م)، که در آن نقش رهبری دولت بسیار مهم‌تر از نقش نه‌بناله روی‌اش بوده است (وید، ۲۹۵: ۱۹۹۰ م). عموماً، روابط نزدیک بین دولت و گروه‌های قدرت بخش خصوصی در حال ظهور، به دنبال آمده‌اند.

در اندرزی، نقش دولت در اقتصاد غالب و عمده بوده، دست‌کم تا موج‌های اخیر در دهه ۱۹۸۰ م برای خصوصی‌سازی و تنظیم‌زدایی. منافع کورپورات هلندی در دهه ۱۹۵۰ م ملی شده بودند. سرمایه‌خارجی موردبیمهری وقع شد و لذایی علاقه‌بید، جدای از کمپانی‌های نفتی و معدنی که با دولت شراکت داشتند. طبقه سرمایه‌دار داخلی کوچک دچار تقسیم‌بندی بود (بین بخش‌های بومی و چینی) و در تجارت و تولید کالای کوچک مقیاس متمرکز بود. دولت، گرچه با رهبری سوکارنو به‌طور فزاینده‌نااستوار و بی‌ثبات بود و از نظر داخلی به‌واسطه منازعه سیاسی تکان خورده و متزلزل شده و به‌وسیله آنتروپی یا اختلال و بی‌نظمی

بوروکراتیک ضعیف و ناتوان شده و تضعیف شده به وسیله بدتر شدن اوضاع اقتصادی بود، هنوز نیروی غالب و سلط بود. «نظم جدید» سوهارتو در عقلایی سازی و تثبیت قدرت دولت سریع بود، با استفاده از سلطه اش در استقرار و ایجاد یک نیروی حرکت توسعه‌ای و تشویق، حمایت و کمک به سرمایه محلی. با توجه به درآمدهای نفتی فزاینده اش در دهه ۱۹۷۰ م، دولت اندونزی به یون و سرمایه مالی خارجی وابسته نبود و گرچه خواستار جذب آن بود و این کار را کرد، ولی توانست شرایطی بر آن تحمیل نماید. اما به طور قاطع و حیاتی، همانند آسیای شرقی، دولت توسعه‌خواه اندونزی پیش از آن که منافع سرمایه خارجی و محلی در دهه‌های ۱۹۷۰ م و ۱۹۸۰ م بسط و گسترش یابد، در جای خود قرر گرفت.

سیاست اقتصادی جدیدی<sup>۱</sup> در مالزی پس از ۱۹۶۹ م نیز در جهت محدود کردن مالکیت خارجی در مالزی پیش رفت، ضمن این که همزمان با استفاده از قانون‌گذاری، پول و ذخایر مالی دولت و شرکت‌های دولتی بزرگ برای ارتقاء منافع «بومی پوترا» (مساهلهای بومی) در برابر چینی‌های از نظر سیاسی تضعیف شده ولی از نظر اقتصادی مسلط، کوشید. حتی در مورد اقتصاد نسبتاً کوچک و ضعیف بوتسوانا، دولت قادر به ترغیب شرکت قوی معدن الماس دیروز از آفریقای جنوبی برای پذیرش یک ترتیب مالکیت مشترک ۵۰-۵۰ در معادن الماس بوتسوانا در ۱۹۷۵ م بود (De Beers قبلاً ۸۵٪ سهم داشت). این امر به دولت نفوذ بر بسیاری جهات سیاست‌گذاری معدن، نظیر دستمزدها و صدور مجوز استخراج و عملیات معدنی بخشیده است، ولی (همان‌طور که در جامائیکا یا زامبیا) سبب افزایش منازعات و تضادهای عمده یا مخرب با شرکت‌های معدن نشده است.

#### ۶. دولت‌های توسعه‌خواه: حقوق مدنی، عملکرد و مشروعیت

یک چهارم و خصوصیت ترسناک و شوم مشترک در میان دولت‌های توسعه‌خواه ترکیب سرکوب‌گامی وحشیانه و بیرحمانه حقوق مدنی آنان، میزان آشکارا گسترده و وسیع مشروعیت آنان و عملکرد و عموماً پایدار آنان در ارائه کالاهای توسعه‌ای می‌باشد. به ادعای



من اینها صمیمانه با هم ارتباط دارند.

دولت‌های توسعه‌خواه غیردموکراتیک به‌طور خاص دولت‌های جذابی نیستند و برخی سوابق ترسناکی در حقوق بشر دارند، دست‌کم وقتی که در برابر استانداردهای لیبرال قرار داده می‌شوند. حتی در سنگاپور نرم‌تر و شبه‌دموکراتیک، ایستارهای رسمی نسبت به مخالفان و ناراضیان به سختی توأم با تحمل و مدارا بوده است، همان‌طور که لی‌کوان یو در ۱۹۸۲ م اشاره کرد: هر زمان هر کسی کاری را آغاز کند که این جامعه عقلایی، حساس، سازمان‌یافته و با نظم و انضباط را از هم بگسلد، و آن را غیرعقلایی و احساسی بازد، من آن را متوقف می‌کنم و بدون اکراد هم.

اما با استفاده از ارزیابی هیومان‌ا از یک میانگین جهانی ۵۵٪ برای نرخ‌های حقوق بشر در همه کشورهای، سوابق مقایسه‌ای دولت‌های توسعه‌خواه در عرصه‌ای جهانی به‌طور خاص بد نبوده است. اکثراً بهتر از مثلاً آفریقای جنوبی، شوروی سابق، ایران، آلبانی، جمهوری آفریقای مرکزی، بوده‌اند. در دولت‌های توسعه‌خواه غیردموکراتیک، سوابق شامل طیفی از کمی بهتر از میانگین (تایلند و کره جنوبی در ۵۷٪ و ۵۹٪) تا خیلی ضعیف (چین در ۲۳٪)، با بقیه در مبانه (تایوان ۴۷٪ و اندونزی ۳۰٪)، می‌باشند. دولت‌های توسعه‌خواه دموکراتیک و شبه‌دموکراتیک طیفی ۷۱٪ در مورد بوتسوانا، از خلال ۵۹٪ برای سنگاپور، تا ۵۳٪ برای مالزی، را تشکیل می‌دهند (هیومان، ۱۹۸۷ م).

به نحو رسوایی اندازه‌گیری مشروعیت، به‌ویژه تحت شرایط غیردموکراتیک، دشوار است. با این وجود، مطالعات موردی مدعی یک مشروعیت گسترده، حتی محبیت مردمی اصیل، برای دولت‌های توسعه‌خواه، هستند. با این حال، همین‌طور مخالف گسترده با بسیاری از وجوه سیاست توسعه‌ای، نظیر مبارزات کارگری اغلب خونین در دهه ۱۹۸۰ م در کره و تایوان، وجود داشته است، ناآرامی‌های عمده توسط دانشجویان و قفرای شهری در جا کارتا در ژانویه ۱۹۷۴ م، تحرکات مردمی و دانشجویی مکرر و همیشگی در بانکوک، مثلاً در ۱۹۷۳ م، ۱۹۷۶ م و متأخرتر از همه در ۱۹۹۲ م، و البته حوادث میدان تیان آن، بیجین در ژوئن ۱۹۸۹ م. ضمن این‌که این اعتراضات اغلب رژیم‌ها را تکان داده (با ایجاد تغییرات در

حکومت در تایلند)، آنها به طور جدی مشروعیت آنان را مورد چالش قرار نداده‌اند. احتمال دارد که این آمیختگی و ترکیب سرکوب و مشروعیت به بهترین وجه از طریق توزیع خوب منافع نرخ‌های رشد بالایی که این دولت‌های توسعه‌خواه به دست آورده‌اند، قابل توضیح باشد، دست‌کم آن‌طور که توسط شاخص توسعه انسانی<sup>۱</sup> اندازه‌گیری شده، یک مقیاس ترکیبی از درآمد ملی، امید به زندگی و دستاورد آموزشی، بارده‌بندی ۱۶۰ کشور از بهترین (۱) تا بدترین (۱۶۰) در رابطه با یک‌دیگر (UNDP, 1992). دولت‌های توسعه‌خواه که من اینجا روی آنها متمرکز شده‌ام به طور جهانی رده‌بندی شده‌اند، به صورت زیر: کره (۳۴)، سنگاپور (۴۰)، مالزی (۵۱)، (بنابراین همه در بالای ثلث یر مبنای جهانی)؛ تایلند (۶۹)، چین (۷۹)، برونسوانا (۹۴)، اندونزی (۹۸) (در آ‌های بالا)؛ با در دسترس نبودن اطلاعات برای تایوان (UNDP, 1992: 20). این آمار آنها را درست بالای کشورهایی چون بولیوی، کنیا، نامیبیا، نجریه، ساحل عاج، مصر، پاکستان، هند و ویتنام قرار می‌دهد. دولت‌های توسعه‌خواه عموماً در آوردن مدارس، جاده‌ها، مراکز بهداشت، مسکن عمرمی و سایر تسهیلات به دایره‌ای رو به گسترش از مردم، جدی و مؤثر بوده‌اند. این امر امید به زندگی را در این دولت‌ها افزایش داده، که در هیچ‌جا کمتر از ۰.۲ (اندونزی) نیست و به اندازه ۷۴ بالاست در سنگاپور (World Bank, 1992a)، گرچه منظور این نیست که نابرابری‌ها تند و شدید وجود ندارد (بدریژه در کنار شکاف‌ها و اختلافات منطقه‌ای و شهری - روستایی)، مث موارد تایلند و اندونزی...

### نتیجه‌گیری

روشن است که تحقیق مقایسه‌ای بیشتری پیرامون دولت‌های توسعه‌خواه مورد لازم نیاز است، ولی برخی نتایج عملی قابل ذکر می‌باشند.

اولاً: این بررسی بک مدل ترکیبی یا نمونه آرمانی از دولت توسعه‌خواه به مثابه یک دولت متمایز، ولی در حال تغییر، نوع فرعی، در جهان مدرن را پیشنهاد می‌کند که به آسیای

شرقی کفوسیوسی محدود نمی‌شود. دولت توسعه‌خواه در آسیای جنوب شرقی بودیت و اسلامی هم پیدا می‌شود، همان‌طور که در آفریقا و، از نظر تاریخی در اروپا. این دولت‌ها تحت کنترل نخبگان توسعه‌خواه قویاً ناسیونالیست هستند و درجات متنوعی از مرکوب و مشروعیت را در زمینه‌هایی که جامعه مدنی ضعیف بوده یا شده است، با هم ترکیب می‌کنند. این دولت‌ها قدرت، اقتدار، استقلال و صلاحیت و نایستگی قابل توجهی را در نهادهای مرکزی سیاسی و بوروکراتیک دولت، به‌طور برجسته در بوروکراسی‌های اقتصادی‌شان، متمرکز می‌سازند، و ظرفیت زیرساختی فراگیری ایجاد می‌کنند (Mann, 1986). آنها پیوندهای هماهنگ‌کننده نزدیکی با صاحبان منافع اقتصادی کلیدی در بخش خصوصی برقرار و حفظ کردند (Weiss and Hobson, 1994) انگیزه‌ها و محرک‌های تعیین شده توسط دولت تضمین کرده که این صاحبان منافع داخلی و خارجی هم برای تعقیب امتیاز خاص خودشان و هم در خدمت اهداف توسعه‌ای ملی، مجهز شده و تحت کنترل قرار گرفته‌اند.

ثانیاً: دولت‌های توسعه‌خواه به‌طور مشهود نه در سنت مارکستی و نه در سنت وبری تئوری دولت، در هیچ کدام از آنها قرار نمی‌گیرند (Leftwich, 1993b). به روشنی، آنها عاملان، کارگزاران طبقات حاکم نیستند، و آن‌طور که در تئوری مارکستی مطرح است، محصور تعادل یا دفع و گریز طبقاتی هم نیستند. با توجه به تئوری بامبنای وبری، این دولت‌ها نوعاً پازیمونیال نیستند، همین‌طور آنها نمایانگر ویژگی‌ها و خصوصیات سیاسی - بوروکراتیک و تقسیم کار جامعه و نظام سیاسی عقلانی - قانونی هم نیستند (Beetham 1979) (79-72). برعکس، دولت‌های توسعه‌خواه اساساً دولت‌های بسیج‌گری بوده‌اند که در آنها اجزاء سیاسی بوروکراتیک واقعاً با هم ترکیب شده‌اند.

ثالثاً: دولت‌های توسعه‌خواه با توجه به همه عوامل عمده فهرست شده در بالا، متنوع هستند؛ توجه به پیچیدگی‌های خاص و تنش‌های داخلی پایه‌های ائتلافی دولت‌های تایلند، مالزی و اندونزی، مثلاً، آنها نسبت به دولت‌های بوتوانا، سنگاپور یا کره (دست‌کم تا این اواخر) استقلال توسعه‌ای کمتری داشته‌اند. در واقع، اگر بخواهیم این دولت‌ها را برحسب

صرف کارایی توسعه‌ای‌شان طبقه‌بندی کنیم، سه منوله نمایان می‌شود. در مقوله نخست کره، تایوان، سنگاپور و بوتسوانا خواهند بود، در مقوله دوم مالزی و اندونزی قرار می‌گیرند؛ و در مقوله سوم چین و تایلند خواهند بود، گرچه چین به خوبی در حال حرکت به بالا و ورود در مقوله دوم است. اما برای توضیح این‌که چه ترکیب حداقلی از عوامل بالا، و شدت حضورشان، مرز میان دولت‌های توسعه‌خواه و غیر توسعه‌ای را برقرار می‌کند، و کدام دولت‌های دیگر قبلاً با این مقوله‌ها تناسب داشتند یا هنوز امکان دارد وارد این مقوله‌ها شوند؛ نیاز به تحقیقات مقایسه‌ای بیشتری دارد.

رابعاً: مثل همه دولت‌ها، دولت‌های توسعه‌ای ایستا و ساکن نیستند. تغییرات در ساختارهای اقتصادی - اجتماعی‌شان، در سیاست و محیط‌های بین‌المللی‌شان، تغییر و انتقال‌هایی در ائتلاف‌های نخبگان آنان، و در ایده‌ها، منافع و نهادهایی که به آنها مربوط می‌شود، هم داخلی و هم خارجی، ایجاد کرده است. در برخی، ترکیبی از موفقیت اقتصادی، انفکاک ساختاری، فشار خارجی و آزادسازی سیاسی، باعث و محرک یک تغییر و تبدیل یا اصلاح و تعدیل اساسی دولت توسعه‌ای می‌شود، مثل مورد کره (Moon, 1988). در بقیه، فوریت و اضطرار توسعه‌ای اضافه شده می‌تواند باعث فقط آزادسازی اقتصادی شود، ضمن تقویت استقلال و انسجام دولت توسعه‌ای و به ویژه بوروکراسی اقتصادی آن، مثل مورد چین (White, 1991; Howell, 1993) در جاهای دیگر؛ همانند مورد اندونزی، کاهش درآمدهای دولت، افزایش نشارهای بین‌المللی و یک بسط و گسترش نقش سرمایه‌محلی و خارجی هر دو، ممکن است «تفوق بوروکرات‌های سیاسی» و هدایت اقتصاد ملی توسط آنان را تضعیف نموده و به تحلیل ببرد (Robison, 1987: 50-51)، و همزمان نفوذ سیاسی صاحبان منافع اقتصادی خصوصی را در جامعه مدنی تقویت نماید (Robison, 1992).

ر نهایتاً، به نحوی حیاتی و اساسی، در همه نقاط ورود تحلیلی، اشکال و ویژگی‌های دولت‌های توسعه‌خواه مزیت و برتری سیاست را نشان می‌دهند. اصل و منشاء آنها در همه جا تا ساختارهای اقتصادی - اجتماعی تاریخها و به ویژه مبارزات سیاسی که فرایندهای تکوینی این دولت‌ها را تشکیل دادند، قابل ردیابی است. استقلال نسبی آنان نیز، به وضوح کارکرد

به سوی مُدلی از دولت توسعه‌خواه: توجهی دوباره به سیاست / ۸۷

ریشه‌های سیاسی‌شان و ائتلافی که از آنان حمایت می‌کند، می‌باشد؛ ضمن این‌که اقتدار و جدایی از فرامین عالیة اقتصادی‌شان از قدرت سیاسی و حمایت قوای اجرایی سیاسی مرکزی جریان یافته است. و توانایی آنان در برخورد با هم جامعه مدنی و هم صاحبان نافع خاص محلی و خارجی محوریت سیاست و ظرفیت و کارایی دولت در شکل دادن به روابط اقتصادی به‌طور متقابل سودبخش را برجسته می‌کند.

جوامع اندکی در دنیای مدرن انتقال‌ها و گذارهای سریعی از فقر، بدون دولت‌هایی که به این مدل یک دولت توسعه‌ای نزدیک باشد (به‌طور آرمانی، ولی نه ضرورتاً، از نوع دموکراتیک)، داشته‌اند. بدون چنین دولت‌هایی، انتقال‌ها و گذارها آهسته ولی فزینة انسانی عظیم بوده است. به‌طور خلاصه، برخلاف ارندوکسی رایج، توسعه‌کش کمتر دولت بلکه کنش بهتر دولت را می‌طلبد (Sandbrook, 1990: 682)، و این امر به احتمال قوی‌تر از همه از طرف دولت‌های توسعه صورت می‌گیرد. به این ترتیب فراخوانی برای حکمرانی خوب (World Bank, 1992b) یا حکمرانی دموکراتیک، که تمرکزش روی رویه و عمل خوب اداری، قضایی یا انتخاباتی است، کاملاً از این نکته غفلت می‌کند چنین فضیلت‌هایی تنها به وسیله سیاست شکل می‌گیرد و حفظ می‌شود (Leftwich, 1993a; 1994). این مدل‌های اداری محدود از توسعه به سادگی سیاست را از فرایندهای توسعه‌ای تهی و محروم می‌کنند. اکنون زمان آن است که قاطعانه سیاست را برگردانده و دوباره در تحلیل و بهبود و ارتقای توسعه وارد کنیم.

از جنبه تقسیم می‌شود. از نظر انتقال جامع علوم انسانی، بزرگ‌ترین چالش‌ها را به چهار دسته تقسیم می‌کنند: مرکز، شبه مرکز، شبه حاشیه و حاشیه. کشورهای مرکز یا رونق‌دهنده، زندگی آسان‌سازی زندگی انسانی به‌شکل قابل‌تولید علم، تولید فراوان تولید نسبت و قدرت را در اختیار دارند. نوع و تعداد جایزه‌های تولید و سطح نسبت اجزای این سیستم و همچنین زمان‌بندی صرفاً محدود به کشورهای حاشیه غربت می‌کند. کشورهای حاشیه غربت نیز با فقدان رونق‌دهنده زندگی، اما به‌لحاظ نام‌نویسی در نظر می‌آید. چنین مواردی تولید مسائل فلسفی را باز می‌آورد. گرچه اغلب‌گویی برده‌رو مقلدانه تا